تاریخ معاصر ایران

ناصرالدین‌شاه و اردوی سلطانیه

آرش بهداد

کوتاه‌زمانی پس از انعقاد قرارداد «شیل–نوری» میان وزیرمختار بریتانیا و صدراعظم دولت قاجار که به کشمکشی طولانی بر سر موضوع هرات موقتاً پایان داد، رسیدن خبرهایی از بدرفتاری با شیعیان عراق بار دیگر ناصرالدین‌شاه را به فکر قدرت‌نمایی انداخت. شیعیان عراق از سال‌ها قبل حمایت پادشاهان قاجار را با خود داشتند و از آنجا که مشروعیت مذهبی حکومت قاجار به تایید و پیروی مذهب شیعه بستگی تام داشت، شاه ایران را تلویحاً پادشاه شیعیان می‌خواندند. دولت عثمانی در چنین شرایطی گاه از حضور شیعیان در سرزمین‌های تحت حاکمیت خود به عنوان عاملی برای افزایش فشار بر دولت ایران استفاده می‌کرد و در سایر مواقع نیز نسبت به مزاحمت‌هایی که ایلات سنی‌مذهب برای شیعیان به وجود می‌آورند بی‌تفاوت بود.

■سلطان شیعیان

در اواسط سال ۱۲۶۹ه ق. اخباری به پایتخت ایران می‌رسید حاکی از اینکه آزار شیعیان ساکن عتبات افزایش یافته است. شاه جوان ایران که به تازگی به تایید قرارداد تحقیرآمیز عدم مداخله در امور هرات تن داده بود، فرصت را غنیمت شمرد تا بار دیگر موقعیت خود را به عنوان پادشاه مقتدر شیعیان تثبیت کند. چنین بود که به روال سال‌های سلطنت فتحعلی‌شاه قاجار دستور داد لشکری چهل هزار نفری در اردوگاه سلطانیه (نزدیک زنجان) گرد آید تا قدرت نظامی ایران را به پاشاهای عثمانی و شیعیان عراق یادآوری کند. وزیرمختار بریتانیا که برگزاری این اردو را تهدیدی علیه حکومت عثمانی تلقی می‌کرد، فوراً با آن مخالفت کرد. بهانه او این بود که برگزاری این اردو ده‌ها هزار تومان هزینه به دولت ایران تحمیل می‌کند، در حالی که منابع مالی دولت ناچیز و برای اداره کشور ناکافی است. با این حال شاه به او اطمینان داد که هدف از برگزاری اردو تمرین نظامی است و سپاهیانش به مرزهای عثمانی نزدیک نخواهند شد. اما شاه در عین حال برای پاشای بغداد پیام فرستاد که حاضر است نیرویی به منطقه تحت اختیار او بفرستد و در عملیاتی مشترک با قوای عثمانی ثبات و امنیت را به کردستان و منطقه سلیمانیه بازگرداند. وزیرمختار بریتانیا مجاب نشد و در چند یادداشت رسمی خطاب به صدراعظم نسبت به اقدام دولت ایران اعتراض کرد. میرزاآقاخان نوری، صدراعظم، در پاسخ به یکی از این یادداشت‌ها، سابقه برگزاری اردوهای نظامی در سلطانیه را توضیح داد و از طرف شاه گلایه کرد که وزیرمختار اهداف و مقاصد اعلام شده دولت ایران را باور ندارد و مدام نظریات خود را تکرار می‌کند. نوری از فرستاده بریتانیا پرسید چطور هنگامی که قوای عثمانی در ناحیه وان تجمع کردند دولت بریتانیا توجه نکرد اما «وقتی اعلیحضرت برای نظم و نسق امور داخلی مملکت رهسپار سلطانیه می‌شوند... جنابعالی دست به اعتراض می‌زنید»؟ (نقل شده در «قبله عالم»، عباس امانت)

اما این پاسخ‌های دولت ایران فایده نبخشید و وزیرمختار بر فشار خود افزود. سرانجام شاه ناچار شد شخصاً دستخطی بنویسد و در آن تاکید کند که قصد بدی ندارد و تنها می‌خواهد «گشتی در داخل مملکت بزند، قشون را سرکشی کند و سان ببیند و قدری تفرج کند.» او رسماً اطمینان داد «سفر خود را هم به مدت قلیلی محدود کرده‌ایم. به فضل الهی عن‌قریب فوراً برمی‌گردیم.»

■ساز مخالف

شاه جوان از اینکه ناچار بود در امور داخلی اینچنین تعهد بسپارد و به پرسش‌ها و درخواست‌های سماجت‌آمیز وزیرمختار پاسخ دهد خشمگین شد. به ویژه از اینکه می‌دید به این ترتیب نخواهد توانست موقعیت خود را به عنوان سلطان شیعیان مورد تاکید مجدد قرار دهد، رنجید. او در نامه‌ای به نوری نوشت: «والله صاحب شریعت در آخرت از شما و من مواخذه می‌کند، یقیناً مواخذه خواهد کرد. سی‌هزار مخلوق شیعه را در آن ولایت اینقدر رنجانده‌اند، خدا را خوش نمی‌آید. این زندگی چه مصرف دارد؟ بر پدر ملاحظه لعنت! سلطان ملت شیعه نیستم، نیستم، نیستم! والسلام»!

علاوه بر فشارهای نماینده بریتانیا، شیوع بیماری وبا در منطقه سلطانیه نیز باعث می‌شد برگزاری اردوی نظامی که در مورد آن تبلیغات فراوان شده بود مدام به تعویق بیفتد، به طوری که جاستین شیل تصور کرد موضوع به کلی منتفی شده است. شیل در تابستان ۱۲۷۰ه ق به لندن بازگشت و جای خود را به ویلیام تیلر تامسون سپرد.

رنجیدگی و فشاری که ناصرالدین‌شاه تحمل می‌کرد و احساس عجزی که به او دست داده بود، باعث شد از این موقعیت استفاده کند و بار دیگر بر اجرای برنامه سلطانیه مصمم شود. او به این ترتیب می‌خواست دست‌کم در چشم مردم ایران خود را از اتهام سست‌رایی تبرئه کند. آنچه شاه را در اجرای نقشه‌اش دلگرم‌تر کرد اظهارنظر دالگو روکی وزیرمختار روسیه بود که در پاسخ به مشورت دولت ایران، توصیه کرده بود در مقابل تجمع قوای عثمانی در ارزروم واکنش نشان دهند.

قوای مفصلی برای اعزام به سلطانیه در تهران گرد آمد و شاه خوشحال و امیدوار آماده شد تا نمایش قدرت خود را آغاز کند، اما سرنوشت، نوای دیگری ساز کرده بود.

شاه در بیرون دروازه‌های تهران از قشون خود سان دید، اما شیوع بیماری وبا در میان سپاهیان به هرج‌ومرجی غیرمنتظره منجر شد. کمبود پول و ناچیز بودن مواجبی که برای سربازان درنظر گرفته شده بود بر دشواری‌ها می‌افزود. هنوز سپاهیان تهران را ترک نکرده بودند که سه تن از آنها به بیماری وبا مردند. وضع وقتی وخیم‌تر شد که شاه به سلطانیه رسید. وخامت اوضاع به گونه‌ای بود که اردو عملاً از هم پاشید و شاه ناچار شد مراسم سان را لغو کند و سرخورده و خشمگین به تهران بازگردد.

تاریخ صفویه

نسیم خلیلی

«برای آنکه در تاریخ و جغرافیای تاریخی ایران تحقیقی جامع و کامل و دقیق انجام بگیرد نخستین کار آن است که مآخذ و مدارک مهم و معتبر در دسترس محققان واقع شود.»

این سرآغاز یادداشت کوتاهی است که پرویز ناتل خانلری، دبیرکل بنیاد فرهنگ ایران، بر کتاب تاریخ سلاطین صفویه، نوشته است و در واقع کوشیده در چند سطر اهمیت چاپ و انتشار منابع اصیل تاریخی را به خواننده خود بنمایاند. وی در ادامه به کمبودها و کاستی‌های نهفته در این عرصه نیز اشاره کرده و می‌افزاید: «بسیاری از این آثار که در ادوار مختلف به زبان فارسی تالیف شده هنوز به چاپ نرسیده و چاپ بعضی دیگر با دقتی شایسته انجام نگرفته است...»

خانلری در ادامه به فعالیت‌های فرهنگی سودمند بنیاد فرهنگ اشاره کرده و اضافه می‌کند که «برای رفع این مشکل بنیاد فرهنگ می‌کوشد کتاب‌های فارسی را که از این جهت ارزش و اهمیت دارد و نسخه‌های خطی آنها از دسترس علاقه‌مندان دور است منتشر کند...»

البته باید افزود که این تلاش برای معرفی منابع و مطالعات تاریخی برجسته تنها به نسخ خطی، منحصر و محدود نشده و کتاب‌ها و آثار تالیفی به زبان‌های بیگانه را نیز دربر گرفته است: «کتاب‌ها و رسالاتی که به زبان‌های دیگر نوشته شده نیز فراوان است و البته هر پژوهنده‌ای نمی‌تواند با چندین زبان بیگانه آشنایی داشته باشد.»

در همین راستا و با توسل به همین آرمان است که دکتر سیدامیرحسن عابدی، استاد برجسته دانشگاه دهلی هند، نسخه منحصر به فردی از کتاب تاریخ سلاطین صفویه را در موزه حیدر آباد دکن (واقع در هندوستان) پیدا کرده و به بررسی و چاپ و انتشارش اهتمام می‌ورزد. ظاهراً احمد نگر، شهری که این نسخه در آن نگهداری می‌شده است، قبلاً پایتخت یکی از معتبرترین سلسله‌های تاریخ هند، یعنی نظامشاهیان بوده و در واقع در همان شهر نیز استنساخ شده است. مصحح در توصیف برجستگی این نسخه می‌نویسد: «نسخه نامبرده خیلی زیبا است و به خط نستعلیق خوب مایل به شکسته و ریز استنساخ شده و یک نمونه پر ارزش خطاطی است.» (رک مقدمه– ص ۹) باید اشاره کنیم که نسخ خطی معمولاً در گذشته توسط چندین کاتب مختلف و در نسخه‌های گوناگون تحریر و استنساخ می‌شده است. هرکدام از این کاتبان نیز در استنساخ خود، اعمال سلیقه می‌کردند و بدین ترتیب معمولاً نسخ متعدد یک اثر مشترک تاریخی و ادبی کهن، کاملاً به هم شبیه نیست و در صفحه‌آرایی ظاهری و نوع خط و حتی در دل متن و محتوای اثر نیز تفاوت‌های برجسته‌ای مشهود است. این تفاوت‌ها اغلب برخاسته از تلاش کاتبان برای خودنمایی و ابراز عقاید شخصی است. آنها در واقع می‌کوشیدند با ابراز نظرات خود، از حالت یک رونویس کننده صرف که وظیفه‌اش انتقال امانت‌دارانه یک اثر تاریخی به آیندگان است، فراتر روند و نقشی پررنگ‌تر و اساسی‌تر و شاید همپایه یک مولف، پیدا کنند. البته این دخل و تصرف‌ها گاهی هم به تشویق و سفارش و تاکید سلاطین و فرمانروایان وقت، به کاتبان دیکته می‌شده است. چرخش در سیاست‌ها و تغییر سران و فرمانروایان در این دخل و تصرف‌ها بی‌تردید نقش کلیدی و مهمی داشته است. به همین دلیل است که نقد کامل و پذیرش صحت و سقم تاریخی این نسخ خطی، کاری است سهل ممتنع که نیازمند مطالعات جدی و فراگیری در دل دیگر نسخ بازمانده از دوره تاریخی خاص مورد مطالعه است.

اما این که چرا باید رد پای اثری درباره حیات سلاطین صفوی در سرزمین هندوستان پیدا شود، هم خود رمز و رازی از معمای تاریخ در این دوره و روزگار مشخص است. مصحح در ریشه‌یابی همین موضوع می‌نویسد: «مردمان و سلطنت‌های هند بالخصوص سلطنت‌هایی که در قرن‌های دهم و یازدهم هجری (شانزدهم و هفدهم میلادی) در جنوب هند برپا بوده به پادشاهان صفوی نسبت به امپراتوران مغول هند معاصر خود، نه فقط علاقه روحانی مخصوص و مفرطی داشته و ابراز نموده، بلکه در خطبه نماز اسم پادشاهان صفوی را نیز می‌برده‌اند. به علاوه تحت حمایت ایشان زبان و فرهنگ ایران هر چه بیشتر رواج پیدا کرد و دانشمندان و هنرمندان ایران در دربار آنها تشویق می‌شدند.» (رک همان– ص۹)

این اثر را ظاهراً نگارنده گمنامی به‌نام میرزا محمد معصوم به دستور میرزا عمده‌الحجابی و در سال ۱۰۸۸ نگاشته است. گرچه نام نگارنده مشخص است و حتی این که این اثر را به دستور چه کسی نوشته هم پیداست و نام کاتب را هم محمدحسین بهجت نامی ذکر کرده‌اند، اما با این همه درباره این مولف و ماهیت اصلی عمده‌الحجاب و کاتب این اثر، هیچ اطلاعات موثق تاریخی دیگری در دست نیست. عابدی البته با اطمینان می‌نویسد: «البته می‌توان گفت که صاحب این رساله شخصی متین و سنجیده و دانشمند و ادیب و با ذوق و با تاریخ وقایع عهد صفویه با خبر و به آنها علاقه مفرطی داشته و مثل این که ایرانی بوده است، و هر چه می‌نویسد با اعتماد کامل می‌نویسد.» اما نکته جالب توجهی که عابدی در ادامه توصیف خود از خصال نگارنده اثر بدان می‌پردازد و با نگاهی گذرا در میان مطالب کتاب نیز آشکار خواهد شد، این است که نویسنده گاه و بی‌گاه از اطلاعات تاریخی دیگر مورخان هم روزگار خود و از جمله ابوالفضل و اسکندر بیگ استفاده می‌کند و با حفظ امانت‌داری به این استفاده خود اشاره می‌کند. از جمله در صفحه ۳۳ بخش تواریخ چنین آمده است: «مجملاً در ضمن احوال هلاکت مآل شاهی بیگ خان بدسگال، صاحب «تاریخ عالم‌آرا» ذکر کرده... و بعدتر و در همین صفحه می‌نویسد: «و سر او را پوست کنده و پر کاه کرده به سلطان بایزید بن سلطان محمد غازی پادشاه روم فرستادند، و استخوان کاسه سر او را به طلا گرفته به قول مولف «احسن التواریخ» قدح مثال در بزم حریفان باده نشاط در گردش آوردند...» (رک– همان– ص ۳۳) البته عابدی، موشکافانه به سهل انگاری‌های مولف و انحرافش از مسیر امانت‌داری و نقل قول نیز پی برده و در نگاهی منتقدانه می‌نویسد: «در بعضی جاها مولف این تاریخ عین عبارت را از منابع دیگری گرفته، اما اسم آن منابع را ذکر ننموده است.» سنتی که در تاریخ‌نگاری به تکرار بازتولید می‌شده است و تنها به نویسنده این اثر اختصاص ندارد؛ البته باید اضافه هم کرد که این استفاده‌ها و استنادها پراکنده و گذراست و نویسنده ظاهراً می‌کوشد بیشتر از نگاه خود به تاریخ و حوادثش بنگرد و شاید به همین دلیل است که موفق نمی‌شود اثری موشکافانه و در خور مقایسه با دیگر آثار تاریخی نسبتاً مفصل دوره صفوی، خلق کند.

■ تاریخی فشرده

واقعیت این است که برجستگی و امتیاز این اثر شاید در شکل فشرده آن خلاصه شود؛ میرزا محمد معصوم، کتاب تاریخ سلاطین صفویه را به شکلی منحصر به فرد و کاملاً چکیده و خلاصه به رشته تحریر در آورده است. او اهتمام اصلی خود را صرفاً بر معرفی اجمالی و فشرده سلاطین صفوی قرار داده و در این معرفی تنها به تولد و وفاتشان اشاره کرده و برخی حوادث مهم روزگارشان را در بخشی مجزا تحت عنوان تواریخ بعضی از فتوحات آورده است؛ «این رساله اصلاً مجموعه تواریخ است که از طرف شعرای تاریخ گو در ضمن وقایع گوناگون سروده شده است، از این رو می‌توانیم این رساله را تواریخ وقایع عهد صفوی بنامیم. مولف وقایع و تواریخ را مختصراً بیان و اشعار تاریخ گویان را نقل کرده و به قدر امکان از سرایندگان آن تواریخ اسم برده است. بعضی از این تواریخ در منابع دیگر هم موجود است، اما بیشتر از این‌ها در جای دیگر دیده نمی‌شود.» (ر ک همان– ص ۱۳)

از دیگر امتیازات این اثر قسمتی است به‌نام تعلیقات که مباحث کتاب را تکمیل کرده است. در واقع در قسمت تعلیقات کتاب، به مجموعه‌ای نسبتاً کامل از دانستنی‌های تاریخی برجسته درباره واژگان و عبارات نهفته در کتاب و ماده تاریخ‌های اشاره شده از سوی نویسنده برمی‌خوریم که بر ارزش و اهمیت این اثر افزوده است از سوی دیگر باید به نثر مطنطن و ادبی نویسنده نیز اشاره کنیم که در واقع به تاسی از نثر و سبک تاریخ نگاری عصر صفویه، نگاشته شده است؛ واقعیت این است که «نثر فارسی در عهد صفوی به نثری منشیانه و متکلف تبدیل می‌شود که مملو از تکلفات شاعرانه و پیچیدگی‌های بیانی است. گویا قصد شاعر بیشتر اظهار فضل و فخرفروشی بوده تا بیان هنری و ادبی.»[1] این ویژگی در آثار تاریخ‌نگارانه این دوره نیز مشهود است؛ کتاب تاریخ سلاطین صفویه نیز از این قاعده مستثنی نمانده است؛ نویسنده در توصیف به قدرت رسیدن شاه اسماعیل می‌نویسد: «و خروج آن آفتاب روح سروری و ترویج مذهب حق ائمه اثنا عشری در اوایل سال فرخنده‌مآل سنه ست و تسعمایه بود. چنانچه گویند در همان اوان که صیت خروج آن حضرت در اطراف عالم منتشر گشت، و آوازه دولت حیدری و ملت جعفری از گنبد نیلوفری گذشت، خوندگار روم تاریخ سلطنت آن حضرت را مذهب ناحق یافته، نوشته، فرستاد.» (رک همان– ص ۸) از جمله اشعاری که نویسنده به مناسبت از آنها استفاده کرده است عبارتند از: «شاه گیتی پناه اسماعیل / آنکه چون مهر در نقاب شده / رفته خورشید و ظل شده تاریخ / سایه تاریخ آفتاب شده / نویسنده در این بخش نام همه سرایندگان را آورده است که عبارتند از: حکیم رکنا، شاه طاهر، مولانا شرمی، میرحیدر معمایی، مولانا شعوری، مولانا کلب علی تبریزی، مولانا صائب و غیره اما در دیگر بخش‌ها اغلب از ذکر نام شاعر اجتناب ورزیده و تنها نوشته است: شاعری فرموده، یا یکی از شاعران گفته و غیره. نکته جالب این است که خواننده در قسمت تعلیقات کتاب با شرح حال این شعرای نسبتاً کمتر شناخته شده آشنا می‌شود؛ از جمله در شرح حال و معرفی شاه طاهر می‌خوانیم: «شاه طاهر از نیکان عهد خود بوده. آبا و اجدادش در خدمت سلاطین وقت همیشه معزز و محترم بوده و در رودبار قزوین اقامت داشته‌اند. چون سلطانیه صورت ایجاد پذیرفت حسب الفرموده پادشاه وقت در سلطانیه اقامت گزید. شاه‌طاهر در سلطانیه متولد شده در مبادی سن رشد و تمیز جهت تحصیل به کاشان آمد. در اندک روزی جامع فنون صوری و حاوی انواع علوم معنوی گردید... چون حقیقت به واجبی معلوم معلوم باریافتگان شاه اسماعیل ماضی شد خواست که قامت قابلیتش را به خلعت صدارت محلی گرداند که جمعی حسد کرده به مذهب باطله‌اش متهم گردانیدند و خار. شاه مزبور به سخنان واهی غرض‌آمیز و اکاذیب فتنه انگیز متغیر شده در مقام نقص عزت وی در آمد...» (رک– همان– ص ۷۳) در جای دیگر درباره شرح حال و زندگی میر حیدر معمایی چنین آمده است: «میر حیدر از سادات طباطبایی حسینی صاحب سیورغال آنجا است، در شیوه معما بی‌مثل و در تاریخ گویی بی‌بدل. مدت عمرش از نود تجاوز نموده و هرگز از زمره عاشقی خالی نبوده. در زمان شاه جنت مکان در کاشان به میرزا جعفر ولد میرزا بدیع‌الزمان وزیر آنجا که به حسن و جمال صوری و اخلاق معنوی آراسته بود مختلط و مصاحب بود...» (همان– ص ۷۵)

■ نقش نگین شاه

از دیگر مشخصات این اثر توجه نگارنده به برخی مسائل نسبتاً بی‌اهمیت‌تر و ذکر آنها به جای بیان وقایع کلیدی تاریخ است. از جمله در معرفی شاه طهماسب به نقش نگین او اشاره کرده و می‌نویسد: «از اتفاقات حسنه و واردات مستحسنه، آنکه نقش نگین آن حضرت به تاریخ برابر گشته، چنانچه یکی از شاعران گفته: شرف بندگی شاه نجف / یافته چون ز بدایت طهماسب / نقش مهرش شده تاریخ جلوس / بنده شاه ولایت طهماسب

نویسنده عمده مباحث و دانسته‌های تاریخی خود را در بخشی به‌نام تواریخ بعضی از فتوحات گرد آورده و در کنار هم قرار داده است. نویسنده در این بخش هر کدام از این حوادث را تحت عنوان تاریخی خاصی آورده است که منحصر به فرد و جالب است. از جمله قتل جمعی از سرداران و اعیان ترکان تکلو به فرمان شاه طهماسب را به عنوان «آفت تکلو» بیان می‌کند. یا مثلاً تاریخ مصالحه کردن سلطان سلیمان خوندگار با شاه طهماسب جم اقتدار را به عنوان «الصلح خیر» بیان می‌دارد.

از دیگر اتفاقات و حوادثی که نویسنده بدان‌ها پرداخته است می‌توان به این موارد اشاره کرد: تاریخ ساخت چهارباغ اصفهان، تاریخ فتح ایروان، تاریخ فتح قلعه شماخی، تاریخ فتح تبریز، تاریخ گریختن طهمورث والی گرجستان و فتح آن، تاریخ فتح استرآباد و خراسان که مولف آن را «فتح الفتح» لقب می‌دهد، تاریخ بنای مسجد جامع کبیر اصفهان و...

و این چند جمله، اختتامیه این نسخه خطی است:

«در احمد نگر

حسب الفرموده میرزای عمده الحجابی میرزا محمد معصوم به تصبیغ این سفینه مبادرت نمود. به تاریخ ۲۲ شهر محرم الحرام مرقوم گردید.

حرره

محمد حسین بهجت

عفی ذنوبه و ستر عیوبه»

پی‌نوشت:

۱– ر. ک کتاب ایران: تاریخ ادب پارسی– احمد تمیم‌داری

بزرگ‌ترین شاعر یونان پس از هومر

محمود فاضلی

یونانیان هزیود اهل بویوتی را دومین شاعر بزرگ خود پس از هومر می‌دانستند، ولی دنیایی که هزیود تصویرش را به ما نشان می‌دهد غیر از دنیای اطراف هومر است. هزیود اولین کسی بود که در اثر ماندگار به نام «پیدایش خدایان» تمامی اسطوره را به صورت نظام فلسفی منظم ساخت. وی در اثر خود به نام «کارها و روزها» از این داستان‌های اساطیری همچون زمینه‌ای برای توجیه ضرورت کار و زحمت در زندگی آدمی و وجود شر در جهان استفاده می‌کند. هزیود با حرکتی جسورانه فلسفه تازه‌ای از اسطوره به‌عمل می‌آورد. «کارها و روزها» خطابه بزرگ آموزشی و هشدار دهنده‌ای است از نوع سروده‌های تورتایوس و سولون که چه از حیث سبک و چه از لحاظ لحن، حاکی از حالت روانی سخنگو و گفتارهای حماسه هومری است.

هزیود در کارهایش محتوای اندیشه عدالت و حتی عبارات خاصی را که برای تشریح آن به‌کار می‌برد از هومر گرفته است ولی شوق و حرارت اصلاح طلبانه‌اش حاکی از تجربه درونی این اندیشه است و موقعیت برجسته‌ای که این اندیشه در تصور او از نظم جهانی الهی و معنی زندگی انسانی دارد، او را همچون پیامبر عصری نو نمایان می‌سازد که در آن آدمیان جامعه‌ای بهتر بر پایه حق و عدالت بنا خواهند کرد. جدیت اخلاقی حاکم بر اندیشه هزیود او را بر آن داشت که اراده خدایی زئوس را با تصویر عدالت برابر بشمارد و الهه تازه‌ای به نام «دیکه» (عدالت) ابداع کند و در کنار بزرگترین خدایانش جای دهد و روستائیان و طبقه متوسطه شهری نیز با الهام پذیرفتن از همین نیروی ایمان در مقام مطالبه تضمین برای حقوق فردی و اجتماعی خود برآمدند. هزیود همچنین برای نخستین بار آرمانی را وارد فرهنگ روستایی کرد که کانون همه عناصر فرهنگی شد و متمرکز ساختن آنها را در شکل حماسی امکان‌پذیر ساخت. این آرمان عدالت بود که الهام‌بخش او در تصنیف «کارها و روزها» شد.

از دیدگاه هزیود انسان عادی می‌خواهد نتیجه‌ای از کارش به دست آورد. در اینجا بی‌سر و صدا از طریق کار و زحمت جای مسابقه جاه‌طلبانه اشراف سلحشور به خاطر فضیلت مردانگی را گرفته است. آدمی باید نان خود را با عرق جبین به دست آورد ولی این امر برای او برکت و نیکبختی است نه ذلت و بدبختی. در واقع هزیود می‌خواهد در کنار ادب اشرافی بدان‌سان که در حماسه هومر منعکس است فضیلت مرد عادی را قرار دهد که بر دو ستون «کار و عدالت» استوار است. هزیود همچنین پس از به زبان آوردن کلمه فضیلت، اعلام می‌دارد: «البته بهترین مردان کسی است که خود بیندیشد و ببیند که کدام عمل سرانجام نیک دارد ولی کسی هم نیک است که آن را از دیگری بیاموزد و از او پیروی کند. انسان بی‌فایده آن کسی است که مطلبی را نه خود کشف کند و نه از دیگری بیاموزد.»

از نگاه هزیود آدمی از طریق زور و نزاع و ظلم به مقصد نمی‌رسد، باید همه کوشش‌های خود را با نظم خدایی که بر جهان حکمفرما است سازگار سازد تا از آنها سودی ببرد. فقط پس از آن که کسی در درون خود بدین حقیقت بینش یافت، دیگری می‌تواند برای یافتن راه درست به او یاری کند. در اشعار هزیود آمده است که خدایان و آدمیان بر کسی که زندگی را به بطالت بگذراند، خشم می‌گیرند. چنین کسی به یک معنی همانند زنبوران نر است که خود هیچ کار نمی‌کنند و حاصل دسترنج زنبوران عسل را می‌خورند. هزیود معتقد بود «از سر رغبت کار منظم به مقدار معتدل انجام بده تا انبارهایت از میوه‌های همه فصول سال پر شود. کار ننگ نیست، بیکاری ننگ است. همین که کار کنی و سودی به کف‌آوری بیکاران به حال تو غبطه خواهند خورد. بهترین چیزها برای تو این است که چشم از مال دیگران برداری و به کار خود بپردازی.»

اما هزیود در آثار خود از فقر نیز سخن گفته است و از ثروتی که خدا به آدمی می‌بخشد و از ثروتی که از راه ظلم به چنگ آید و سپس دستورهایی درباره بزرگداشت خدایان و دینداری و مالکیت به برادر خود می‌دهد. همچنین درباره رفتار با دوستان و دشمنان و خصوصاً با همسایگان سخن می‌گوید و قواعدی برای دادوستد و صرفه‌جویی و اعتمادی، به ویژه نسبت به زنان و قواعدی درباره وظایف کشاورزان و کشتیرانان می‌آورد. نظم حیرت‌انگیزی که بر زندگی مورد نظر هزیود حاکم است و به آن زیبایی و هماهنگی می‌بخشد، از ارتباط نزدیک آن زندگی با جریان تغییرناپذیر طبیعت ناشی است. شاعر همان‌گونه که توجیه ضرورت عدالت اجتماعی و درستکاری فردی و زیان بی‌عدالتی را بر نظم اخلاقی جهان مبتنی می‌سازد قواعد اخلاقی را که کشاورز و پیشه‌ور باید مد نظر داشته باشند از نظام طبیعی به‌دست می‌آورد که مردمان کارکن در آن کار می‌کنند. وی میان نظم اخلاقی و نظم طبیعی فرقی نمی‌گذارد زیرا به عقیده او این هر دو از خدا نشأت می‌یابد. هزیود در اشعار خود اندیشه عدالت خود را که پایه هرگونه زندگی اجتماعی است به دنیای طبیعی روستایی و کار و زحمت پیوند می‌زند و بدین‌سان به این دنیا نیرویی تازه و جاودانگی می‌بخشد. در طول تاریخ یونان هزیود همچون منادی آرمان کار و بی‌عدالتی نمایان است که در محیط روستا پدید آمده و شکل پذیرفته و اعتبارش در همه اوضاع و احوال مختلف اجتماعی به قوت خود باقی مانده است.

در شعر هزیود با طبقه‌ای اجتماعی روبه‌رو هستیم که تا آن زمان از فرهنگ و تربیت محروم بود اما اینک به نیرو و ظرفیت خود آگاهی یافته است. هزیود نخستین شاعر یونانی است که از زبان شخص خود با مردمان محیط خویش سخن می‌گوید و بدین‌سان از حوزه روایت افتخارهای گذشته و تفسیر سنت داستانی، به حوزه واقعیت و نبرد زندگی واقعی عصر خود صعود می‌کند. از داستان «پنج عصر جهانی» او پیدا است که زندگی پهلوانی حماسی در نظرش چیزی جز آرمان روزگاران سپری شده نیست زیرا در برابر آن زندگی، واقعیت زمان حال را قرار می‌دهد و عصر آهنینش می‌نامد. در عصر هزیود، شاعر می‌کوشد در زندگی اثر مستقیم ببخشد. با هزیود رهبری ذهن و روح آغاز می‌شود که علامت مشخصه دنیای یونانی است. هزیود در بعضی از اشعارش خود را همچون پیامبری معرفی می‌کند که بر آن شده است تا به یاری بینش عمیق خویش، به ارتباط نزدیک جهان و زندگی، مردمان گمراه را به راه راست رهنمون شود.

چهره‌های تاریخ

نیکلا ماکیاولی

گردآوری و ترجمه: فرهاد کاوه

■۱۴۶۹

نیکلا ماکیاولی در ماه مه سال ۱۴۶۹ در شهر فلورانس متولد شد. پدرش مردی فاضل و در دستگاه قضایی آن روزگار، به امر قضاوت مشغول بود. به رغم اینکه ماکیاولی در یک خانواده اصیل به دنیا آمد و رشد یافت از تحصیلات زمان طفولیت و دوره جوانی او اطلاعات چندانی در دست نیست ولی از دست‌نوشته‌های ماکیاولی معلوم است که اطلاعات عمیقی در آثار کلاسیک لاتین و روم قدیم داشته است.

در سال ۱۴۹۴ به استخدام دولت جمهوری ایتالیا درآمد و سپس در سال ۱۴۹۸ به عنوان رئیس «شورای ده نفره» جمهوری فلورانس انتخاب شد که تا سال ۱۵۱۲ در این مقام باقی ماند. در طول این چهارده سال ـ که ورود حیات سیاسی او به شمار می‌رود ـ مکاتبات و ماموریت‌های سیاسی زیادی به وی محول شد بالاخص در شکل گیری و تاسیس ارتش فلورانس که نقش بسزایی ایفا کرد.

در سال ۱۵۰۰ برای مذاکرات سیاسی در مورد شهر پیزا مامور دربار لویی دوازدهم پادشاه فرانسه شد. این ماموریت تاثیر ژرفی در دانش سیاسی و در نتیجه شکل گیری عقاید سیاسی ماکیاولی داشت. در ضمن این ماموریت و ماموریت‌های بعدی، اطلاعات مهمی در باب قوای نسبی ملل اروپا به دست آورد. در سال ۱۵۰۲ «سودرینی» که به صورت مادام‌العمر به سمت ریاست شورای ده نفره انتخاب شده بود با توجه به روابط نزدیکی که با ماکیاولی داشت نقشه وی را برای تاسیس ارتش ملی پذیرفت و به اجرا گذاشت. در سال ۱۵۰۲ ماموریت مهم دیگری به ماکیاولی محول شد که در افکار سیاسی بعد او تاثیرگذار بود. ماموریت از این قرار بود که او می‌بایست به محضر قیصر بورژیا ـ پسر پاپ الکساندر ششم ـ رفته و به طور نامحسوس تمام اعمال وی را زیر نظر داشته باشد. این شخص در عالم عمل و سیاست از آن دسته افراد قسی‌القلب و بی‌رحمی بود که رفتار پرمکر و حیله‌اش در سیاست و در براندازی مخالفین و مهارت‌های حیرت‌انگیز او مایه شگفتی همگان بوده است. از مکتوبات این زمان ماکیاولی به خوبی مشخص است که چقدر فریفته سیاست تند و خشن و مفتون هوش و فراست آمیخته با تدبیر مال‌اندیشی قیصر بورژیا گردیده و قیصر چقدر مورد ستایش ماکیاولی بوده است. گرچه عمر قیصر بورژیا بسیار کوتاه بود ولی در همین عمر کوتاه به فتوحات درخشانی نایل آمد که اسباب حیرت معاصرین خود شد و شخصی مانند ماکیاولی را بر آن داشت تا تمام افکار خود را متوجه اعمال وی ساخته و آنها را برای یک پادشاه مقتدر، سرمشق قرار دهد و بعدها او را تنها قهرمان کتاب شهریار (Prince) خود قرار دهد. در آوریل سال ۱۵۰۳ پس از اتمام ماموریت، ماکیاولی به فلورانس بازگشت تا مطالعات بیشتری درباره تشکیل ارتش ملی انجام دهد. پس از چهار سال تلاش مداوم اما عاقبت در انتهای سال ۱۵۰۶ این فکر عملی و وزارت جنگ تاسیس و شخص ماکیاولی به عنوان وزیر جنگ منصوب شد. در همین بین پاپ الکساندر ششم فوت نمود و جولیوس دوم به عنوان پاپ انتخاب شد. با به قدرت رسیدن جولیوس دوم وی در مقابل فتوحات قیصر بورژیا ایستاد و خود قیصر هم که در بستر بیماری، مرگ را انتظار می‌کشید و به همین جهت سرزمین‌های مرکزی که در دست قیصر بود رو به اغتشاش گذاشتند و ناامنی دوباره آغاز شد. در سال ۱۵۰۷ ماکیاولی به همراه پاپ برای بازگرداندن آرامش به ایالات تحت حکومت کلیسا عازم سفر شدند. طی سفر ماکیاولی مشاهده کرد که چگونه این پاپ باعزم و سرسخت و جاه‌طلب به آن ایالات امنیت داد و آنها را ساکت کرد.

در اواخر سال ۱۵۰۷ ماکیاولی برای مذاکره به دربار ماکزیمیلیان امپراتوری آلمان عازم شد و توانست اوضاع سیاسی سوئیس و آلمان را به دقت مورد مطالعه قرار دهد.

گزارش‌هایی که در نتیجه این مسافرت توسط ماکیاولی نوشته شد، شاید بهترین قسمت از افکار سیاسی او باشند. نکته‌ای که در این گزارش‌ها بیش از بقیه دارای اهمیت است این است که او به دقت وزن سیاسی ملت آلمان را مورد بررسی قرار داده و اسباب ترقی و علل ضعف آن را نشان داده است. نظیر همین مطالعات را نیز دربار و دولت فرانسه در سال ۱۵۱۰ به انجام رسانیده که از شاهکارهای بزرگ افکار سیاسی او است. در سال ۱۵۰۸ از آلمان به وطن بازگشت و تا اواسط سال ۱۵۰۹ مشغول تنظیمات امور ارتش ملی بود. سال بعد برهم خوردن اتحاد کامبرای، دولت سودرینی رو به ضعف گذاشت و طرفداران «مدیسی» پادشاه سابق قوت گرفتند و اتحاد مقدس جانشین اتحاد کامبرای شد. جنگ معروف راونا شروع شد و خاتمه یافت. بدین ترتیب حکومتی که طرفدار و پشت و پناه ماکیاولی بود چنان برافتاد که دیگر هرگز برنخاست و آن قشون ملی که طرف اعتماد و اسباب امیدواری بود نتوانست از فلورانس دفاع نماید و از بین رفت. در سال ۱۵۱۲ ماکیاولی از فلورانس تبعید شد و سال بعد به اتهام توطئه علیه کاردینال متهم شناخته و به حبس محکوم شد. حبس ماکیاولی تا زمانی که کاردینال به مقام پاپی رسید، ادامه داشت و در آن هنگام از حبس آزاد شد و بدین ترتیب در سال ۱۵۱۴ حیات سیاسی ماکیاولی به پایان رسید. از این تاریخ به بعد وی از سیاست کناره گرفت و اوقات گرانبهای خود را صرف تالیف کتاب کرد. از تالیفات او می‌توان به کتاب «مباحث» (دیسکورسی) اشاره کرد که در باب مملکت‌داری است و همین طور کتاب مشهور او «شهریار» (پرنس) که شرح طرق مختلفی است که با اتخاذ آنها می‌توان به مقام شهریاری رسید. «فنون جنگ» و «ویتا دی کاستررکسیو» از تالیفات دیگر وی هستند. ماکیاولی در ۲۳ ژوئن ۱۵۲۷ دار فانی را وداع گفت و